

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

داکتر اجرالدین حشمت



از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه در افغانستان

بخش ششم عوامل سقوط دولت مشروطه

« يك انقلاب اگر ریشه عمیق داشته باشد از جدانی
و خیانت این و آن آسیب نمی بیند و اگر آسیب دید حتماً
ضعفی در آن انقلاب وجود دارد یعنی در دل و جان
مردم نفوذ وریشه ندارد »
« تاریخ مشروطه ایران »

مهمترین بخش بررسی هر نهضت و جنبش ضد استبدادی و استعماری را ارزیابی عوامل ظهور و سقوط آن تشکیل میدهد. طوریکه دیده میشود، نخست هر حرکت انقلابی باشعور و شعف زاید الوصف به راه انداخته شده و متعاقباً نظریه پاره عوامل و انگیزه های متعدد یا تضعیف شده و یا حتی بعد از موفقیت و احراز قدرت از هم پاشیده است. چون نهضت مشروطیت افغانستان هم همین راه را پیموده، بنابر این بخش سعی خواهد شد تا انگیزه های از هم پاشی دولت مشروطه را بعد از حاکمیت ده ساله آن بر شمرده و عوامل عینی و ذهنی آنرا از هم تفکیک نماییم.

اگرچه در آثار معدودیکه تا اکنون توسط نویسندگان داخلی و خارجی تدوین شده است، به نحوی از انحاء توضیح فروپاشی دولت مشروطه پرداخته اند، ولی ما کوشش بخرچ خواهم داد تا درجه اولویت و ارجحیت علل مذکور را تعیین نموده و عوامل اصلی و فرعی را از هم دیگر تفریق نمایم.

محققین در مورد عوامل سقوط دولت مشروطه نظریات و عقاید متفاوت دارند، شماری از آنها نقش مداخله بریتانیا را از زنده تر میدانند، در حالیکه تعدادی تصور را را به گردن مردم انداخته اظهار داشته اند که گویا ملت عقب مانده و بی سواد بوده، قابلیت پذیرش نهضت مشروطه را نداشته است. هستند کسانی که کمبودها و نقایص را در وجود پیشتازان آن جنینش میبینند و یا بعضی ها کمبود شعور سیاسی و مهارت اداری شخص اعلیحضرت امان الله را در زمینه مورد سوال قرار میدهند. به هر حال بی مناسبت نخواهد بود اگر اولتر از همه عقیده و نظریات بعضی نویسندگان صاحب نظر داخلی و خارجی را در این مورد در قسمت اول ارائه نموده و متعاقباً به نتیجه گیری و جمع بندی موضوع مورد بحث پرداخته شود.

داکتر ویکتور گریگویچ کا رگون در اثرش «افغانستان در سال های بیست و سی قرن بیستم میلادی» مینویسد که: «از تحلیل حوادث (۱۹۲۹-۱۹۱۹م) افغانستان برمی آید که سقوط رژیم امان الله خان را در نهایت امر، اوضاع داخلی و بین المللی این کشور، بر علاوه ارزیابی ناکافی نیروهای واقعی مخالفان ارتجاعی از سوی اصلاح طلبان باعث شده است. نمایندگی ضعیف بورژوازی در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه و تفوق آید بولوژی طبقه ملاک فیودالی در اذهان عامه، همراه با روحیه محافظه کاری دهقانان که تحت تاثیر روحانیون ارتجاعی قرار گرفته بودند، به اضافه سایر عوامل که ویژه آگاهی اجتماعی آن زمان بوده است همه دست باهم داده، سدره تحقیق برنامه اصلاحات جوانان افغان گشت.»

نویسنده دیگر عصرا مانی - فضل غنی مجد دی مؤلف کتاب «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان» درحالی که نظریات یک تعداد محققین مختلف را لعقیده را در اثرش انعکاس میدهد مینویسد: «اصلاحات امان الله خان سبب حقیقی آغاز انقلاب نبود، ملت افغانستان پادشاه را در تطبیق بسیاری از اصلاحات همکاری نمود لیکن شکل تطبیق پروگرام اصلاحات و اشخاص غیر مخلص در دستگاه دولت کراهت ملت را نسبت به اصلاحات آماده ساخت نه خود اصلاحات. ارکان دولت و ولایت در ولایات در اشتعال انقلاب نقش فعال داشتند.» مؤلف مذکور عامل دیگر سقوط دولت امانی را اختلافات داخل حکومت امان الله خان می شمارد و اضافه میکند که: «اختلافات بین ارکان دولت امان الله خان با خروج یکی از طرف داخل کا بینه خاتمه نیافت بلکه هر کدام در تشکیل گروه خاصی برای خود جهت انتقاد مدرکا رشد. تشکیل گروه های سیاسی به واسطه ارکان دولت و در بسیاری اوقات ضد دولت اسباب ضعف سلطنت را آماده ساخت و در زمینه موفقیت انقلابیون را سرعت بخشید.» نامبرده از گروه های: علمای اسلام افغانستان، طرفداران امیر نصر الله خان، تنظیم محمد ولی خان، گروه احمد علی خان و گروه غلام نبی خان چرخ میگرداند که رویهمرفته همه در تضعیف دولت نقش داشتند نام میبرد.

لیون پولاد نویسنده کتاب «اصلاحات و انقلاب» محقق صاحب نظر عصر مشروطیت است که کمبودی ها و نقایص شاه امان الله خان را از عوامل فروپاشی دولت میدانند مشا را لیه اضافه میکند که: «تطبیق چنان پروگرام بزرگ، ولو تحت شرایط مناسب محتاج به رهنمائی چنان رهنمای با استعداد داشت که متصف به صفات ابتکار، ابتداع مهارت اداری و ذکاوت سیاسی باشد. امان الله خان به پیمانهای زیادی صاحب دسته اولی یعنی ابتکار و ابتداع بود ولی شعور سیاسی و مهارت اداری لازمه نداشت.»

اگرچه تطبیق ریفرم‌ها درکشور جنبه عام داشتند و باید در سراسر افغانستان در ساحه عمل پیدا می‌شدند، اما نظر به شرایط خاص کشور پروگرام‌های اصلاحی موصوف دارای ساحت تطبیق محدود یعنی صرف در شهرها بود و در مراکز هم جبر واکراه درکار نبود. در شهرها مردم نه تنها در مقابل اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مقاومت نکرد، بلکه با وجود تبلیغات زهرآگین روحانیون مرتجع و ملاها با دولت همکاری داشتند.

روحانیون در برابر اصلاحات اجتماعی و فرهنگی مخصوصاً رفع حجاب تبلیغات دامنه‌دار را به راه نداخته بودند، در حالیکه در ولایات کشور قشر زنان قبل از وضع اصلاحات به پوشیدن حجاب مقید نبودند، تا بعداً به رفع آن مجبور می‌شدند. آنها با شوهران خود با لباس‌های مروجه محلی و بدون ستر صورت در امور زراعت و سایر کارهای تولیدی مصروف بودند. بنابر آنکه دقت معلوم می‌شود که مقاومت روحانیون علیه اصلاحات دارای ماهیت مذهبی نبوده بلکه صبغه سیاسی و اقتصادی داشت، زیرا روحانیون موصوف میدانستند که با تطبیق ریفرم‌ها اعتبار اجتماعی و امتیازات اقتصادی خود را از دست می‌دهند، فلذا آنها از اصلاحات منحیث وسیله تبلیغ استغاده می‌کردند. بقول نویسنده «اصلاحات و انقلاب» نه تنها اعمال ریفرم‌ها در جامعه متوجه حذف امتیازات روحانیون بود، بلکه شامل حال خوانین، مامورین، سرداران و حتی اهل دربار نیز می‌گردد. بنابر همه آنها دست بهم داده در بی اعتبار ساختن پروگرام‌های اصلاحی متحد شدند. پولاد اضافه می‌کند که: «نه تحول اجتماعی و نه آزادی مذهبی، بلکه جدوجهد حکومت برای تاسیس يك حکومت مرکزی مقتدر سبب برپایی سلطنت امان‌الله خان شد. زیرا خان و ملک و ملا بزودی به این حقیقت پی بردند که نیستی شان در هستی حکومت مرکزی مقتدر است. پس علت اساسی انقلاب مجادله قومی برای حفظ خود ارادیت بود و منتج به مقابله، به حکومت مرکزی و بالاخره سبب از بین رفتن حکومت شاهی گردید... لذا موجودیت و یاعدم موجودیت پروگرام تجد و ریفرم و آنچه بعداً واقع شد ارتباطی با انقلاب نداشت.»

کنترول سرحدات طولانی شرقی و جنوبی کشور برای حکومت چندان کار ساده نبود، چنانچه دولت نوینبیدار مانی نسبت مصروفیت‌های داخلی و نارسائی‌های اداری نمیتوانست از فعالیت‌های تخریبی دولت هندبریتانوی در سرحدات متذکره جلوگیری نماید، فلذا این وضع نه تنها ناتوانی دولت مرکزی را نزد مردم قبایل آشکار ساخت، بلکه حتی آنها را در تجا و زات شان جسورتر نمود. طوریکه دیده شد این ناآرامی‌های سرحدی توأم با تحریکات شبکه‌های جاسوسی خارجی مشکلات عدیده را برای دولت خلق نمود که در بی ثبات ساختن دولت امانی بی‌تاثیر نبود.

لیون پولاد با ارائه دلایل متعدد معتقد است که عامل اساسی سقوط دولت مشروطه موجودیت قبایل و موضوع خود ارادیت و خصوصیت جنگجویی آنها می‌باشد و سایر عوامل در ردیف دوم قرار می‌گیرند. او در بخش علل نا کامی ریفرم در کتاب «اصلاحات و انقلاب» چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «مختصراً میتوان گفت آن انقلاب که سلطنت پروگرام تجد امان‌الله خان را سرنگون کرد علت اساسی آن قبایل بود... پروگرام اصلاح و تجد امان‌الله خان سبب انقلابی، بلکه محکوم انقلاب گردید.»

نویسنده کتاب «ظهور و سقوط اعلیحضرت امان‌الله خان» محترم پیکار پامیر با ارائه اسناد کتبی و شفاهی پیرامون علل فروپاشی سلطنت امان‌الله شاه به تفصیل صحبت نموده پروگرام اصلاحی او را با نقش افراد و اشخاص شامل دولت منجمله شخص شاه را به نقد گرفته و انگیزه‌های سقوط دولت را فهرست وار نشان می‌دهد. به کمبودهای فکری امان‌الله خان اشاره و آنها را در عدم موفقیت دولت دخیل دانسته، چه

شاه در موجودیت همین نقایص و کمبودی‌ها تا آخرین لحظات سلطنتش نتوانست طور قاطع و مطابق مراسم‌های دولت مشروطه عمل نموده و از منافع مردم رنج دیده دفاع نماید. نویسنده موصوف این نارسائی فکری راناشی از خصلت طبقاتی اومیداند که «نمی‌توانست خودش را از جاذبه دوگانه قصر و کلبه برهاند». (۱) شاه از یکطرف نمیتوانست کلاً ارزش‌های نهضت مشروطه را که خودش عضو آن بود نادیده بگیرد و از جانب دیگر قادر نبود از وابستگی طبقاتی خود را نجات دهد و این اضداد آشتی‌ناپذیر در تمام اجراءات و اثر منفی خود را بجا گذاشت. در این جا بهتر است تا خواننده محترم پاراگرافی از خود اثر «ظهور و سقوط اعلیحضرت امان‌الله خان» را مرور نماید: «... بنا برآن به اقتضای ذات طبقاتی اش نتوانست خود را از حلقه تنگ و زیان‌بار خویش خوری و ملاحظاتی خاندانی و اعتماد به خودی‌ها و برپشت قانون سوار شدن‌ها، اتخاذ تصامیم مهم خود خواهانه و صدور فرامین شاهانه... برهاند. پس آنچه را شاه در مراحل اول پادشاهی اش (۱۹۲۴ - ۱۹۱۹ م) مذموم شمرده و بساطش را چیده بود، مجدداً بد آن رو آورد.»

نقایص و اشتباهات امان‌الله شاه طور ذیل خلاصه شده میتواند: عدم تشخیص درست دوست از دشمن، نرمش بی حد و حصر و عدم قاطعیت در برابر مخالفان، اجرای امور مهمه طور خودسرانه بدون مشوره، تفویض کارهای عمده دولتی به یک تعداد اشخاص و افراد مجهول الهویه خارجی مانند محمود سامی و غیره، دور نمودن بهترین پیشتران جنبش مشروطه از ترکیب دولت.

اکثر نویسندگان پروگرام‌های اصلاحی شاه امان‌الله را عامل سقوط دولت نه شمرده بلکه علت فروپاشی آن را در رد رول دستگاره دولتی یعنی فساد اداری، عدم تجربه کافی و تعجیل پیش از حد در تطبیق اصلاحات میدانند، چنانچه ک. بیکار پامیر بعد از ارزیابی اشتباهات در بخش‌های نظامی، اقتصادی، مذهبی، اطلاعاتی و استخباراتی و بلاخره در رابطه مقامات هند بریتانوی چنین استنتاج مینماید: «باید به این نکته صراحتاً اشاره نمود که اشتباهات اعلیحضرت امان‌الله خان به هیچ صورت ناشی از روی دست گرفتن اصلاحات و اقدامات ترقیخواهانه وی نبود، زیرا مردم افغانستان همیشه از پیشرفت و اصلاحات با گرمی استقبال نموده و حتی در راه پیشبرد مراسم‌های اصلاحی کشور با مال و جان خویش سهیم شده‌اند، زیرا میدانند که ترقی و پیشرفت نیاز طبیعی و انسانی‌شان میباشد و اما نخستین اشتباه شاه در تعجیل پیش از حد روی دست گرفتن انبوهی از برنامه‌های اصلاحی در یک زمان نهفته بود. این برنامه‌های مترجم در خلای تجارب لازم و نبود پیشینه کافی تاریخی به مثابه پایه‌های اولی، در یک جامعه سرکوب شده و استبداد زده بصورت موج‌وار برآه انداخته شد. شاه بدون معلومات لازم پیش از برآه انداختن تبلیغات آگاه‌گرانه که در چنین کشورها برای پیشبرد چنان برنامه‌های بزرگ از زمره شرایط اولیست و قبل از بوجود آوردن بستر مساعد غرض ایجاد پرورش بورژوازی ملی، اقدام به برنامه‌ریزی و رفتن در پای انجام آن نمود.»

پروگرام اصلاحات و عوامل سقوط دولت مشروطه در «افغانستان در مسیر تاریخ» با تفصیل انعکاس یافته است و به گمان اغلب این اولین اثری باشد که مسأله جنبش مشروطه کشور در آن تحت عنوان «ریفورم و تحول» تهیه شده که حاوی یک مقدار اطلاعات دست اول و موثق است که اکثراً چشم‌دیدهای خود مؤلف میباشد که بدسترس علاقمندان تاریخ معاصر افغانستان قرار گرفته است.

دوره مشروطه از نظر حجم تطبیق اصلاحات بد و مرحله تقسیم شده میتواند: مرحله اول که پنج سال اول سلطنت امان‌الله شاه را دربرمیگیرد، پروگرام‌های اصلاحی به شکل عادی پیش رفته و مردم هم که طالب پیشرفت بودند، جداً به معاونت و همکاری دولت برخاسته از تمام ریفورم‌های جدید عملاً استقبال کردند (۲)

مرحله دوم که سال‌های بعد از ۱۹۲۴م را دربرمیگیرد، چون از یکطرف بصورت خیلی شتاب زده به حجم اصلاحات افزود و از جانب دیگر دولت در نزد مردم از آن اعتبار اولی برخوردار نبود. بنابر پروگرام‌های مطروحه اولاً به کنده و با لایحه به ناکامی انجامید. مؤلف موصوف پذیرش ریفورم‌ها توسط مردم و عوامل سقوط دولت آلمانی را چنین ارزیابی مینماید: «اینکه ناکامی مرحله دوم ریفورم حکومت آلمانی را بعضی‌ها تنها نتیجه مخالفت فیودال‌ها و روحانیون و با توطئه و مداخلت یک دولت خارجی میدانند تماماً منطبق به حقیقت نیست. هم‌چنان قضاوت کسانی که ناکامی ریفورم را نشانه خمود و تعصب ملت افغانستان دانسته‌اند، ارتباطی با واقعیت ندارد. در واقع مردم افغانستان مثل هر جامعه بشری طبیعتاً خواهان پیشرفت زندگی است. تاریخ افغانستان نشان نمیدهد که مردم افغانستان بر ضد تمدن و فرهنگ درهیچ دوره قیام کرده باشند... البته قیام مردم کشور همیشه بر ضد ظلم و خیانت بوده است... پس علت اغتشاش افغانستان در سواداره دولت و بی‌کفایتی مأمورین دولت بوده که هر امر حیاتی را به شکل منفور و مستکبره در نزد ملت تمثیل مینمودند. چون شاه و دولت از حمایت و پشتیبانی مردم خود محروم و تنها شدند، آنوقت دشمن خارجی از این عدم رضایت عموم مردم سوءاستفاده کرده و اقلیت‌های ارتجاعی و مسلوب‌الحقوق که به دشمن دولت و ریفورم مبدل شده بودند وارد صحنه گردیدند و در نتیجه دولت سرنگون گردید.»

در سال ۱۹۲۰م یعنی اندک بعد از استرداد استقلال کشور، در درون دستگاه دولت بین دربار و کابینه شکاف ایجاد گردید و نیز کابینه از نظر اعمال پروگرام‌های اصلاحی بدو دسته تقسیم شدند: دسته اول طرفدار پیاده نمودن ریفورم‌ها به شکل سریع آن در سیاست داخلی و دسته دوم طرفدار اصلاحات تدریجی و اتخاذ شیوه نرمش و سازش یک‌جانبه با یکی از دول قوی همسایه بود. (۳)

نامه سردار عبدالقدوس خان صدراعظم حاوی فتوای علمای قندهار عنوانی شمس المشایخ مجددی با وضاحت تا اختلاف بین صدراعظم و محمود طرزی وزیر خارجه را نشان میدهد. برای درک بهتر این اختلافات ما بعضی از قسمت‌های این نامه را از «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد اول صفحه (۸۰۲ - ۸۰۴) اقتباس مینمایم: «جنابان فضایل نشانان شرافت بنیانان شمس المشایخ صاحب‌نور المشایخ صاحب‌حضرت الهی از آفات ارضی و سماوی محفوظ و مسلم دارد. آن جناب خوب از عریضه سابقه ام آگاه میباشند که از حضور اعلیحضرت درخواست نمودم که چهار ساعت موقع شرفیای مواجه جنابان داده شود تا آنچه را که فرض منصبی منست به حضور شما بغرض گردن خلاصی اخروی به عرض رسانیده، بعد از آن وجود مبارکشان را به خداوند سپرده و خود را پیاده سطرنج و جزء بیجان بدانم و در اطاعت الوالامر جان دهم و زبان نکشایم. دود فعه که شرفیایی برای حاصل شد شما یان نبودید و ناظر صاحب خارجه (محمود طرزی) در بین بود و من از اظهار مطلب با زمانم زیرا در یک فقره راه و رای ناظر خارجه مخالف رایم بود و اگر با من می‌پیچید و نظر اعلیحضرت هم آنطرف میبود، بدون خجالت چیزی بدست نمی‌آمد، اینک شمه از نظر خود را به واسطه آن جنابان خلاصه مینمایم: نصار در مورد مسلمانان در نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگر با قلم و فریب، از حمله اول ملت و دولت را در حساب میگیرند، و در حمله دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می‌اندازند و نتیجه آن هم اصول مشروطیت است که سیزده سال پیشتر «پایونیر» از آن ذکر کرد و گفت: مشروطیت در ترکیه و ایران به سبب مستحکم شدن مردم لذت‌آزادی را چشیده بودند، و اماد افغانستان برعکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد، برای ویرانی این دولت کدام سردار نامدار یا ملای بیرق دار و یا خان با اعتبار بکار است. من میدانم که برای دولت انگلیس

قوت حمله و حواله شمشیر با لای ملت و دولت افغانستان نموده ، و آنچه مانده فریب است که عبارت از مشروطیت است، و علاج آن این است که از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل دانست ، و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدید دست و آستین بالا نمود ... »

سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله در مورد قلع و قمع مشروطه خواهان از علمای قندهار طی یک صفحه استفتا نمود که همراه جواب آن که مجموعاً دوازده صفحه تخته کاغذ معمولی شود به شمس المشایخ فرستاد که بقول مرحوم غبار اکنون در ارشیف اسناد حضرت معصوم مجددی موجود است . خالی از دلچسپی نخواهد بود تا قسمتی از متن این استفتا نامه را جهت درک بهتر خوانندگان محترم از سؤنیت سردار موصوف در ارتباط به مشروطیت کشور از همان اثر فوق الذکر به عاریت بگیریم : « یا علمای کرام و یا مشایخ عظام و یا سادات نو الاحترام ... من بار بار از ما موریت خود به غرض اصلاحات انتظامات امور که از حضور پادشاه غیور غازی مامور گردیده ام ، برای شما گفته ام و این را هم گفته خواهم بود که از اصول جدید آن چیزی را خواه هم گرفت که تقویت دهنده راه ملی و قومی باشد ، و چیزی را که شکننده دین اسلام باشد رد میکنم ، چیزی را که در اساس کار خود قبول کرده نمیتوانم یک چیز میباشم ، و آن چیست ؟ آن چیز مشروطه میباشم لهدا میخواهم که به موافقت شما این اصول را از بین برداشته ، باقی راداخل نتیجه اصلاحات کار خود نمایم ، و هم کتابی برای اصلاح و انتظام کار دولت تصنیف نمایم . » جهت تکمیل معلومات خواننده بیجا نخواهد بود تا قسمتی از متن فتوای علمای ، سادات و قاضیان قندهار را که به جواب استفتا صدر اعظم عبدالقدوس خان تهیه نموده بودند نیز از همان منبع فوق الذکر به عاریت بگیریم : « بسم الله ... بعد الحمد وصلوات به حضور جلالت ظهور مقام صدارت عظمی و وزارت علیای دولت و ملت اسلام ... معروض میداریم که استفسار حضور را مطایباً مباحث شرعی و عقلی و مضامین تقاصیل حکمت الهی و سیاسی که به قرار اصول محکمه شرعی و قواعده عقلیه استخراج طبع و فکرنقاد بوده است اجماً لاعتبار التفصیل چنان مفهوم نمودیم که منظور اصلی صدارت از استفسار مذکور حکم شرعی و ترجیح عقلی مراتب مملکت و سلطنت معهوده دول روی دنیا و تمیز حق و باطل در قوانین سیاست و جهانداری که در روی زمین معمول عقلا و حکماست میباشد و اقسام سلطنتها را که در مباحث تحریرات موصوفه مجملأ نشان داده شده است ، چهار قسم نموده اند :

۱ - استبداد ، ۲ - مشروطه ، ۳ - جمهوری و ۴ - بلشویک .

پس ملخص سوال این است که از اقسام را بعه کدام مشروع و معقول و مفید و کدام غیر معقول و غیر مشروع و مضر است . خلافت برای استواری دین است . انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است شرایط خلافت بدین ترتیب است : خلیفه مسلمان ، عاقل و بالغ ، مرد ، آزاد ، بینا ، شنوا ، گویا ، شجاع ، صاحب رای ، مجرب عادل ، مجتنب از کبایر ، با مروت ، عالم و مجتهد باشد . شخص جامع این صفات مستحق خلافت است و اگر غیر جامع باشد ، انتخاب کنندگات او عاصی هستند . شرعاً و عقلاً همین یک قسم خلافت و امامت است . اتباع قانون آسمانی و اجرای قواعده سیاست الهی در افراد بشر بلکه در اصناف موجوده از خیر و شر است . همین قسم سلطنت منتج آثار و نتایج همین سلطنت و حکومت میگردد ، و باقی اقسام هر چه باشد سیاسی و یا طبیعی ، مشروطی و یا جمهوری ، بلشویکی و یا منشویکی و غیره و غیره که اساس آنها بر غیر ناموس الهی و قانون محکم آسمانی باشد ، همه چون فایده و ثمر اصلاح ظاهری و باطنی و عدالت کلی انواع عالم

را نداد بلکه در صورت صلاح فساد در لباس تهذیب و تمدن وحشت و نفرت افاده میکنند... مردود العقل والشرع میباشند.»

این مطلب درخور اهمیت است که علمای مذهبی قندهار اگرچه مشروطیت را رد نمودند، اما از صدور فتوا مبنی بر «مشروطه طلبان را باید واجب القتل دانست» اباورزیدند.

صدراعظم عبدالقدوس خان نه تنها در مورد قلع و قمع مشروطه خواهان، بلکه پیرامون شعبه مذهبیان افغانستان در همین سال از علمای استفتاء نمود که در جواب آن فتوای ذیل صادر شد: «مردم قزلباش به قبله نماز میخوانند، تلاوت قرآن مینمایند و کلمه شهادت به زبان جاری میدارند، لهذا احکام ملت بیضا این است که اینها همه مسلمان و اهل ایمان و حایز شهادت و النکاح میباشند و در حقن دم و حفظ ناموس و اموال فرقی بین ما و ایشان نیست.»

سوالیکه در اینجا مطرح میشود این است که چرا سردار موصوف به ارتباط مشروطیت و قزلباشان افغانستان از علمای قندهار طالب فتوا شد؟ جواب این سوال با در نظر داشت خصوصیت اشرا فیتش قابل فهم است و هم در مورد جواب سوال مذکور در بخش های مربوطه اش به تفصیل قبلاً صحبت شده است. بهر صورت، مطابق اظهارشاد روان غبار این دود سنگی کابینه توأم با فساد اداری و ضعف زمامدار کشور، دولت راروز تا روز ضعیف و ناتوان نمود تا سرانجام زمینه واژگونی آنرا مساعد ساخت.

مرحوم حبیبی در رساله اش «جنبش مشروطیت در افغانستان» در بخش های «نگاه انتقادی» و «نتیجه» اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر مشروطیت را مفصلاً ارزیابی نموده، توأم با آن از خصوصیات شخصی امان الله شاه و سایر پیشاهنگان جنبش، پروگرام اصلاحی و تطبیق آنها، عوامل و دلایل ضعف و ناتوانی و بالاخره سقوط دولت یکایک صحبت مینماید. نویسندۀ موصوف در مورد سقوط رژیم امانی اظهار میدارد که: «هیچ ریفرم و اصلاح و اقدام ترقیخواهانۀ و خیراندیشانۀ پیش نرفته است، لاینکه ا زحما بیت جم غفیر قشرهای مختلف مردم و ملت برخوردار باشد، درحالیکه رژیم امانی با محبوبیت نخستین خود پیروزیها یکبارۀ اقدامات پیشرفت نصیبش بود در بطن خود فساد می یافت و کارمندان آن رژیم، (جز اشخاص محدود) وسایل ناکامی و پوسیدگی آنرا بدست خود فراهم آورد.» (۴) نویسندۀ باصراحت از «قوم پرستی»، «رجال متملق در دور و پیش امان الله شاه» یادآوری نموده اضافه میکند که: «... بنا براین عمل هم برشته های تعارفات شخصی و خاندانی و قبیلوی بوده، که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمد زائی بودن در آن عصر فرق نداشت. اگر بت محمد زائی شکستانده شده بود، بجای آن در این وقت بت بارکزائی ایستاده بود.» (۵)

مرحوم حبیبی ترکیب نامتجانس اجتماعی و طبقاتی جامعه افغانی را در فرورپاشی دولت مشروطه ذیدخل دانسته در زمینه چنین مینگارد: «در مبارزه مشروطه طلبان افغانستان، اقلیت روشنفکر از طبقات بالا تا میانست داشتند در این پیکار یک مبارزه نیمه انقلابی بود که از روح رنج دیده طبقات عامه مردم ما سرچشمه میگرفت و لو پیشقدمان این گروه، بجای مردم زحمتکش، زارع و دهقان و رنجبر، را دیکالان بورژوازی و بیروکرانان طبقه متوسط و حتی شهزادگان و کارمندان منتعم درباری هم بود.» (۶)

شکی نیست که ترکیب نامتجانس اجتماعی جوامع عقبمانده، در آسیب پذیری نهضت های مترقی موثر است. چگونگی و تفاوت کیفی جنبشهای انقلابی ممالک انکشاف یافته صنعتی که نیروهای محرکه آنرا کارگران، دهقانان

نان ، و سایر زحمتکشان تشکیل میدهند با نهضت های مشروطه خواهی مما لك استبدادی هم در همین نقطه مضمر است .

حیبی از زمره آن نویسندگان نادر و صاحب نظر است که عوامل فروپاشی دولت امانی را از نظر « تحلیل گران تاریخ » و علوم پیشرفته عصر مورد ارزیابی قرار داده مینویسد : « تا جائیکه از مطالعه تاریخ افغانستان برمی آید : اگر در بوجود آوردن يك حرکت مترقی یا ارتجاعی ، منافع طبقاتی مؤید باشد ، آن حرکت هم تا وقتی دوام میکند که متضمن فواید برای همان طبقه باشد . اگر ما علل سقوط رژیم امانی را بعد از مدت ده سال جستجو کنیم ، پهلوی عوامل که در این کتاب ذکر رفت ، يك علت اساسی را خواهیم دید که در بوجود آوردن آن طبقه رنجبر و محروم مستقیماً سهمی نداشته و نتایج آن هم با وجود مفید بودن ، برای این گروه مردم جالب و مشاهد و درخور لمس و درک نبود . کسانیکه از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در بوجود آوردن این حرکت بنا بر منافع طبقاتی خود سهم داشتند و در جامعه افغانی هم اقلیت محض بودند ، هنگامیکه به نوابی رسیدند و در نتیجه سعی و عمل خود یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند ، آنرا معراج اعمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت و مردم داری نیفتادند . در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعه افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود و در این جهانوزا نفاك و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود نیامده و بنا بر این طبقه رنجبر با خصایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها را از طبقات دیگر مجزا سازد وجود نیافته بود . ایشان با محرومیت تام ، احساس چنین حالتی را نمیکردند و فیودالیزم جبار و متماسک (متمسک) تشکیل نیافته بود . چون در رژیم امانی نه طبقات استثمارکننده و نه گروه استحصال شده ، شعور طبقاتی داشته اند ، بنابراین هیچ یکی منافع خود را وابسته به آن رژیم ندانسته و در حالت بی تفاوتی و لاتعلقی بودند و فقط طبقه ما مورین نیمه روشنفکر ، اگر تعلق خاطر بدین رژیم داشته اند ، آنهم اقلیت محض بیش از ده بیست هزار یعنی عشر عشیر جامعه نبود ه اند . » (۷)

مؤلف « جنبش مشروطیت در افغانستان » عامل دیگر سقوط دولت را در وجود « جامعه نامتوازن » میداند که جامعه موصوف را این طور تفسیر مینماید : « نامتوازن از این رو گویم که در يك زمان معین يك اقلیت كوچك در تحت عنوان فیودال آمده ، ولی دارای خصایص فیودالیزم متشکل و نیرومند نبوده اند . بورژوازی شهر نشین نیز با تمام ممیزات اجتماعی بوجود نیامده و طبقه محروم و رنجبر یعنی روستائینان کشتگر و دهقان نیز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل نداشته و کوچیان آواره از تمام شرایط طبقاتی محروم بوده اند . در چنین حالت عدم توازن و اختلاف احوال و خلط شرایط طبقاتی اگر حکومت فعال و مخلص و خیرخواه هم آمده ، چون با منافع هیچ یکی از طبقات نامتوازن سازگاری نداشته ، از پشتیبانی اکثریت مردم محروم مانده و تجرید گردیده است . » (۸)

اکنون بعد از بررسی نظریات نویسندگان مختلف پیرامون عوامل ازهم پاشی سلطنت مشروطه ، از کمبودها و اشتباهات زعیم جوان مشروطه خواهان و همکاران تازه کار او که بدون تردید ، بد رجات مختلف دربی ثباتی دولت نوبنیاد نقش داشتند ، از آغاز تشکیل سلطنت امانی تا ختم آنرا فهرست وار میشماریم تا برای خواننده محترم موجبات و انگیزه های اضمحلال آن دولت با همه اصلاحات نافع و برنامه های مترقی آن روشنتر گردد :

آن عده از هموطنانی که خواسته باشند کتاب را خرید نمایند می توانند به آدرس ذیل تماس بگیرند:

Dr. Ajruddin Hashmat
97 Forest Heights Str.
Whitby, Ont. L1R 1x7. Canada
Tel (905) 665-8767